

جایگاه و کاربرد سنت در تفسیر المیزان*

مصطفی سلیمی زارع

(دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده علوم و حدیث)

Salimizare62@gmail.com

دکتر کاظم قاضی زاده

(استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات)

K_ghazizadch@yahoo.com

چکیده: درباره جایگاه سنت در شریعت دیدگاه‌هایی مطرح شده است. دیدگاه مشهور میان فریقین آن است که سنت در کنار قرآن از جایگاه مهمی دارد و در کنار قرآن حکم ثقل اصغر، به تبیین آموزه‌های شریعت می‌پردازد. در شیوه تفسیری قرآن به قرآن آن گونه که از ظاهر سخن علامه طباطبایی (ره) برمی‌آید سنت در مقام تفسیر آیات هیچ نقشی ندارد و قرآن مستقل و بی‌نیاز از غیر است. اما با بررسی رویکرد عملی ایشان و جمع‌بندی اقوال ایشان در مقام تفسیر، روشن شد که ایشان از سنت در عرصه‌های مختلفی استفاده کرده‌اند. از این رو، باید گفت صاحب المیزان در کنار روش تفسیری قرآن به قرآن نقش سنت را نادیده نگرفته‌اند بلکه در مقام عمل، استفاده از آیات قرآن را برای دستیابی به کنه معنای آیات در تفسیر قرآن، کافی نمی‌دانند.

کلیدواژه‌ها: سنت، تفسیر المیزان، روش تفسیری قرآن به قرآن، کارکردهای سنت

درآمد

روش تفسیری قرآن به قرآن، رویکرد اصلی علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان است. در این روش تفسیری، تفسیر آیات قرآن با استفاده از آیات مشابه دیگر قرآن است. از بیانات علامه طباطبایی (ره) در تفسیر ایشان این گونه بر می‌آید که قرآن در مقام تفسیر آیات خود، بی‌نیاز و مستقل از غیر است، به گونه‌ای که حتی در این مقام به قول پیامبر (ص) و صحابه نیاز ندارد. سؤال اینجا است که با اینکه در نصوص دینی، سنت پیامبر اکرم (ص) از جایگاهی بس مهم در تبیین آموزه‌های وحیانی دارد و به ویژه در روایت متواتر تقلین، در کنار ثقل اکبر (قرآن) در حکم ثقل اصغر معرفی شده است، به گونه‌ای که اگر به یکی از تقلین بدون دیگری تمسک بجوید مسلماً به کژراهه رفته است، چرا نباید در تفسیر قرآن جایگاهی داشته باشد.

مراد از انحصاری که علامه در تفسیر آیات قرآن برای قرآن قائل شدند چیست؟ در ظاهر به نظر می‌آید که یک نوع دوگانگی خاص در ظاهر سخنان علامه طباطبایی (ره) و عملکرد ایشان در تفسیر دیده می‌شود. به این دلیل که رویکرد ایشان در تفسیر به گونه‌ای است که به روایات توجه می‌کند و بخشی از تفسیر خود را به بحث‌های روایی اختصاص می‌دهد و به تحلیل روایات مربوط به آیات و نقد و بررسی آنها می‌پردازد. از این رو، باید روشن ساخت که دیدگاه ایشان در برابر جایگاه سنت و میزان کارایی آن در تفسیر چیست؟ در این جستار می‌کوشیم به این سؤالات پاسخ دهیم و تا حد امکان موضع علامه را نسبت به سنت در تفسیر قرآن روشن کنیم.

اگر چه درباره این موضوع کم و بیش کارهایی صورت گرفته است از جمله رساله کیوان احسانی درباره تفسیر قرآن به قرآن نگارش شده است و به ویژه، این موضوع در جلد دوم کتاب مکاتب تفسیری به قلم علی اکبر بابایی نیز پرداخته شده اما به لحاظ اهمیت شیوه تفسیری قرآن به قرآن در بین فریقین و نیز جایگاه تفسیر المیزان

در قلمرو تفسیر، باز هم پژوهش در این زمینه، لازم و جایگاه خاص خود را حفظ کرده است. از این رو، نگارنده در حد توان خود با راهنمایی استادان بزرگوارم، نوشته‌ای را ارائه کردم. لازمه تبیین جایگاه سنت در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه آن است که نخست روشن‌سازیم مراد ما از سنت و تفسیر چیست؟

۱. سنت

سنت به معنای طریق و روش اعم از آنکه این روش، نیکو و پسندیده باشد یا ناپسند. (زبیدی ۱۴۱۴: ج ۱۸، ۳۰۰) اگرچه ازهری آن را تنها بر طریق نیکو و پسندیده اطلاق کرده است. (به نقل از زبیدی، همان) و در اصطلاح صرف نظر از وجود اختلافات گوناگون میان شیعه و سنت میان اصولیان فقیهان و محدثان، آنچه مطمح نظر ما است عبارت است از: قول، فعل و تقریر معصوم اعم از پیامبر (ص) و ائمه دوازده‌گانه و حضرت زهرا (س). (نصیری ۱۳۴۸: ۳۰)

۲. معنای تفسیر

در معنای لغوی تفسیر سخن بسیار به میان آمده است. برخی ریشه لغوی آن را «فسر» دانسته‌اند. لغت شناسان مسراد از آن را بیان و توضیح دادن دانسته‌اند. (زبیدی ۱۴۱۴: ۳۴۹. [ذیل ماده «فسر»]; ابن فارس ۱۴۲۰: ج ۲، ۳۵۵. [ذیل واژه]; جوهری [بی‌تا]: ج ۲، ۷۸۱). برای آن معانی آشکار ساختن چیز پوشیده، (الزبیدی: پیشین) کشف و اظهار معنای معقول (همان؛ راغب اصفهانی [بی‌تا]: ۳۸۰) نیز بیان شده است. اگرچه برخی دیگر ریشه آن را از سفر دانسته‌اند ولی در گوهر معنایی آن یکی است جز اینکه «فسر»، بیشتر برای اظهار معنای معقول و «سفر» بیشتر برای آشکار ساختن اشیای خارجی به کار می‌رود. به دیگر بیان اولی بیشتر برای کشف و روشن کردن معنای معنوی و دومی بیشتر برای کشف ظاهری و مادی به کار می‌رود. (همان: ۲۳۳ و نیز نک: کاربردهای «فسر» و «سفر»

به کتاب زبیدی و ابن منظور)

تفسیر در میان مسلمانان به تفسیر آیات قرآن انصراف ذهنی دارد. التفسیر فی عرف العلماء کشف معانی القرآن، و بیان المراد، أعم من أن یکون بحسب اللفظ المشکل وغیره، و بحسب المعنی الظاهر وغیره؛ تفسیر در عرف دانشمندان کشف معانی قرآن و بیان مراد است، اعم از اینکه به حسب مشکل بودن لفظ و غیر آن و به حسب معنای ظاهر و غیر آن باشد. (این تعریف را زرکشی از راغب نقل کرده است: (زرکشی ۱۳۷۶: ج ۲، ۱۴۹)

علامه طباطبایی این چنین گفته است: «هو [التفسیر] بیان معانی الآیات القرآنیة و الکشف عن مقاصدها و مدالیها؛ (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱، ۴) تفسیر، تبیین معنای آیات قرآن و آشکار ساختن مراد و مدلول آنها است.

در تعریف راغب و علامه طباطبایی به دو مرحله‌ای بودن تفسیر آیات قرآن اشاره شده است. از این رو، در تفسیر هدف اصلی آشکار ساختن مراد و مقصود خداوند از آیات قرآن است که مرحله پیشین آن، روشن ساختن معنای استعمالی واژگان آیات است. تعریف شهید صدر نیز به دو مرحله‌ای بودن تفسیر اشاره دارد. ایشان تفسیر را اعم از تفسیر لفظ و تفسیر معنا دانسته‌اند. تفسیر لفظ را همان بیان معنای لغوی دانسته‌اند و تفسیر معنا را مشخص کردن مصداق خارجی آن که آن معنا بر آن منطبق است دانسته‌اند. (صدر ۱۴۲۱: ۲۹۴) روشن شد که معنای لغوی تفسیر به معنای اصطلاحی آن نیز راه یافته است. از این رو، می‌توان گفت که در تفسیر، ابهام و پیچیدگی از الفاظ قرآن زدوده می‌شود و این همان مرحله نخست تفسیر است. در مقام بعدی مفسر در پی کشف مراد خداوند از آیات قرآن است.

۳. تفسیر قرآن به قرآن

در کلمات علامه به صراحت تعریفی برای این روش تفسیری دیده نمی‌شود. اما بیانی دارند که تا حدودی ناظر به این شیوه تفسیری است: علامه طباطبایی صاحب

المیزان (ره)، می‌نویسد: تفسیر واقعی قرآن تفسیری است که از تدبیر در آیات و استمداد در آیه به آیات مربوطه دیگر به دست آید. (طباطبایی [بی‌تا]: ۶۱) از این رو مراد از این شیوه تفسیری، تفسیر آیات قرآن با استفاده از آیات دیگر قرآن است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم ناظر به آیه مورد نظر است.

گفتنی است که شیوه تفسیری قرآن به قرآن را صحیح‌ترین روش تفسیر قرآن به قرآن شمرده‌اند. (ابن تیمیه، [بی‌تا]: ۹۳؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۶۱) اما این شیوه تفسیری در میان مفسران دو رویکرد را به خود اختصاص داده است: گروهی این شیوه تفسیری را صحیح‌ترین روش تفسیر قرآن می‌دانند و از منابع معرفتی دیگر نیز برای تفسیر آیات استفاده می‌کنند. (ابن کثیر ۱۴۱۲: ج ۴، ۱) اما گروه دیگر به نحو انحصار تنها روش مجاز تفسیر آیات قرآن را استفاده از آیات قرآن برای تبیین آیات به شمار آوردند و بر اساس آن به تفسیر پرداخته‌اند.^۲

دیدگاه علامه طباطبایی

صاحب المیزان برای تأیید روش تفسیری قرآن به قرآن به دلایل مختلف قرآنی و روایی^۳ استناد می‌کنند. آیاتی که قرآن را نور^۴

۱. آیت الله جوادی آملی با راحت بیشتری به تعریف این شیوه تفسیری پرداختند: در این روش هر آیه از قرآن کریم با تدبیر در سایر آیات قرآنی و بهره گیری از آنها باز و شکوفا می‌شود تبیین آیات فرعی به وسیله آیات اصلی و محوری و استناد و استدلال به آیات قوی‌تر در تفسیر، بر این اساس است که برخی از آیات قرآن کریم همه مواد لازم را برای پی‌ریزی یک بنیان مرصوص معرفتی در خود دارد و برخی از آیات آن تنها عهده دار بخشی از مراد چنین بنایی است آیات دسته دوم با استمداد از آیات گروه اول تبیین و تفسیر می‌شود (جوادی آملی ۱۳۷۸: تسنیم، ج ۱، ۶۱).

۲. از جمله این مفسران می‌توان صاحب تفسیر الهدایه و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن از ابوزید الدمنهوری، اشاره کرد که در تفسیر خود تنها از آیات قرآن برای تفسیر آیات استفاده کرده است و استفاده از منابع دیگر را جایز نمی‌داند.

۳. از جمله به خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه اشاره می‌کند: «کتاب الله تبصرون به، وتنتفون به، وتسمعون به وینطق بعضه ببعض، ویشهد بعضه علی بعض ولا یختلف فی الله ولا یخالف بصاحبه عن الله»

۴. نساء: ۱۷۴: وَ أَنْزَلْنَا إِلَیْكُمْ نُورًا مُبِیْنًا

هدایت^۱ و بیان^۲ معرفی می‌کنند، آیاتی که امر به تدبیر در قرآن می‌کنند،^۳ آیاتی که تحدی می‌کنند^۴ و نیز آیاتی دیگر، دال بر آن دارند که قرآن برای تبیین خود به غیر خود نیازی ندارد. استدلال‌های مختلف دیگری نیز شده است که مجال بحث آنها اینجا نیست (برای آشنایی مفصل با این دلایل رک به پایان‌نامه‌ای که در این باره تحت عنوان «جایگاه و کاربرد سنت در تفسیر قرآن به قرآن» مصطفی سلیمی زارعی)

بر این اساس علامه یکی از طرفداران سرسخت روش تفسیری قرآن به قرآن است. اما روش علامه جزء کدام رویکرد پیشین است؟ آیا او به نحو انحصار، آیات قرآن را تنها منبع تفسیر آیات به شمار می‌آورد؟ پیش‌تر به صورت اجمال اشاره کردیم که از ظاهر سخن ایشان اینگونه به دست می‌آید که قرآن در مقام تبیین مرادات خویش نیاز به غیر خود ندارد: ایشان درباره تحدی و دعوت قرآن از منکران برای آوردن سوره‌ای مشابه، این چنین نتیجه گرفتند که این تحدی زمانی تمام است که اولاً فهم قرآن و مفاهیم آن برای مخاطبان، اعم از مشرکان و کافران، میسر باشد و ثانیاً فهم قرآن به چیزی دیگری نیازمند و متکی نباشد حتی به بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و صحابه. (طباطبایی [بی‌تا]: ۸۶)

در مقامی دیگر می‌نویسند:

اخبار متواتری از آن جناب رسیده که امت را توصیه به اخذ و تمسک به قرآن می‌کنند و اینکه هر روایتی که از آن جناب به دستشان رسید بر قرآن عرضه‌اش کنند، اگر با قرآن مطابق بود به آن عمل کنند، و گرنه به دیوارش بزنند. این توصیه‌هایی که در این روایات شده وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از

۱. بقره: ۱۸۵: هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ

۲. نحل: ۸۹: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ.

۳. نساء: ۸۲: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

۴. بقره: ۲۳: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ

قرآن کریم در آورد و گرنه اگر بنا باشد استفاده آنها منوط به بیانی از رسول خدا (ص) باشد دور لازم می‌آید. (همان: ۸۵)

ایشان در استدلال اخیر منوط دانستن تبیین آیات قرآن به روایتی از پیامبر (ص) را مستلزم دور دانسته‌اند.

اما بی‌شک با توجه به اینکه ایشان بحث‌های روایی نیز در تفسیر خود گنجانده‌اند، این سوال مطرح می‌شود که پس منظور ایشان از استقلال قرآن در مقام تفسیر خود و بی‌نیازی آن از غیر چیست؟ از این رو، باید به دنبال این باشیم که اولاً مراد از انحصار و استقلال قرآن و بی‌نیازی آن از غیر را در مقام تفسیر روشن کنیم.

علامه طباطبایی (ره) در مقدمه تفسیر خود، در ضمن تفسیر آیه هفتم سوره آل عمران و نیز در کتاب قرآن در اسلام به تفصیل، درباره جایگاه سنت و روایات در تفسیر قرآن بحث کرده است. دستیابی به برآیند دیدگاه ایشان به دلیل پراکندگی طرح این بحث‌ها در مواضع گوناگون نیازمند تتبع و تفحص در میان بحث‌های مختلف است. ایشان دستیابی به معانی قرآن را بدون کمک جستن از روایات ممکن می‌دانند. اما این رویکرد از سوی برخی دیگر تفسیر به رأی شمرده شده است. از این رو نخست باید ببینیم که بر پایه دیدگاه ایشان مراد از تفسیر به رأی، که به شدت در روایات فریقین از آن نهی شده، چیست؟

علامه به صورت کلی طرق تفسیر قرآن را در سه راه منحصر می‌دانند:

تفسیر آیه به تنهایی با مقدمات علمی و غیر علمی که در نزد خود داریم.

تفسیر آیه با استمداد از تدبیر و استنتاج معنای آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده

از روایات در مورد امکان.

۱. تفسیر آیه به کمک روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده است. (همان: ۷۷)

ایشان طریق اول را غیر قابل اعتماد دانسته و در حقیقت آن را از قبیل تفسیر

به رأی دانسته‌اند، مگر جایی که با طریق سوم توافق کند. طریق سوم را نیز

روش معمول میان علمای تفسیر در صدر اسلام می‌دانند که تاکنون میان

اخباریان اهل سنت و شیعه بدان عمل می‌شده است.

ایشان محصل معنای تفسیر به رأی را این گونه بیان می‌کنند: «آنچه از آن نهی شده [تفسیر به رأی] این است که در تفسیر قرآن به گونه مستقل، مفسر تنها به خودش اتکا کند بی آنکه به غیر خود مراجعه کند و لازمه آن این است که باید به غیر آن رجوع کند و این غیر یا کتاب است یا سنت. رجوع به سنت با قرآن منافات دارد چراکه خود سنت دستور می‌دهد اخبار و روایات را باید بر قرآن عرضه کرد و راهی برای رجوع مفسر نمی‌ماند جز آنکه در تفسیر قرآن به قرآن مراجعه کند. (همان: ۷۷) در بیان اخیر افزون بر تبیین مراد از تفسیر به رأی تأکید شده است که رجوع به سنت در مقام تفسیر با آیات قرآن تنافی دارد.

ایشان سپس ده قول را در تعریف تفسیر به رأی گزارش می‌کند که برخی از آن اقوال را نادرست می‌خواند. (همان: ۷۷ و ۷۸) و بیان می‌کند که آنچه در روایات از آن نهی شده نهی از طریق و روش تفسیر است. اینکه همان روش و طریقی که در برخورد با کلام دیگران می‌شود همان برخورد را هم در تفسیر قرآن به کار ببریم. (همان: ۷۸)

اما ممکن است گفته شود که استقلال قرآن از غیر را بی‌شک در برخی از آیات قرآن در موضوع و حوزه‌ای خاص است چراکه قرآن برای تبیین خودش محتاج به روایاتی است که به صورت مفصل‌تری و با بیان جزئیات بیشتری به تبیین موضوع و حکم پرداخته‌اند، نظیر آیات احکام، مسائل مربوط به معاد و قصص انبیا و امت‌های آنان از مسائلی است که در روایات تبیین بیشتری شده است. یا آنکه در محتاج بودن برخی آیات به تبیین به تبیین معصوم نیازمند است از جمله آیات متشابه و ... درباره آنکه آیا اعتقاد علامه به استقلال قرآن از غیر، در راه فهم مدلول آیات، به صورت کلی برای تمام آیات استدلال شده است یا آنکه برخی آیات استثناء هستند، باید گفت که آنچه از سخن علامه به دست می‌آید این است که ایشان بر این باورند که این استقلال برای تمام آیات به نحو کلی است و حتی آیات متشابه نیز از این امر مستثنی نیستند:

هیچ آیه از آیات قرآن نیست که فهم آن میسر نباشد و آگاهی یافتن بر آن محال باشد و موضوعاتی که راهی هم برای آگاهی بر آن نیست، مانند زمان برپایی قیامت و سایر امور غیبی از مواردی است که آیه‌ای از آیات قرآن بدان نپرداخته است که ما آن را متشابه بنامیم. (طباطبایی [بی تا]: ۳۵) در همین باره در جایی دیگر می‌نویسد: در قرآن کریم آیاتی با این وصف که برای تشخیص مدلولش به هیچ وجه راهی نباشد سراغ نداریم گذشته از اینکه قرآن مجید خود را با صفاتی مانند نور و هادی و بیان توصیف می‌کند که هرگز با گنگ بودن آیاتش از بیان مراد واقعی خود سازش ندارد. (همان)

ایشان راه تبیین آیات متشابه و علم به آیات و مضامین آنها را، با آنکه قول مشهور میان شیعه است، منحصر در اهل بیت (ع) و پیامبر (ص) نمی‌دانند. این دیدگاه مشهور را با دلالت برخی آیات از جمله آیاتی که دعوت به تدبیر می‌کنند و تدبیر را رافع هر گونه اختلاف قرار می‌دهد، ناسازگار می‌دانند. از سوی دیگر آیات متشابه چنانکه لازمه قول مشهور است اختلافش با هیچ تدبیری حل نمی‌شود (همان).
و در پایان درباره آیات متشابه نیز این گونه نتیجه می‌گیرند:

بنابراین در قرآن مجید آیه‌ای که هیچ گونه دسترسی به مراد واقعی‌اش نباشد نداریم و آیات قرآنی یا بلافاصله محکم اند مانند خود محکمت و یا با واسطه محکم اند مانند متشابهات و اما حروف مقطعه و فواتح سور اصلاً مدلول لفظی لغوی ندارند و بدین سبب از مقسم محکم و متشابه بیرون‌اند (همان: ۳۷).

سؤال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که علامه در مقام تبیین معانی ظاهری آیات، قرآن را بی‌نیاز از غیر می‌داند اما برای دستیابی به معانی باطنی آیات از روایات استفاده می‌کند و منکر استفاده از روایات نیستند؟

در این باره نیز نخست باید ببینیم که مراد ایشان از معانی باطنی و ظاهری چیست؟ تعریف ایشان از ظاهر و باطن این است: ظاهر همان معنای ابتدایی محصل از آیه است و باطن معنایی است در ورای ظاهر، خواه یکی باشد یا بیشتر به معنای

ظاهر نزدیک باشد یا دور و با واسطه ... (طباطبایی ۱۴۱۷: ۷۴).
درباره این احتمال نیز باید گفت که علامه معانی باطنی و ظاهری را در طول یکدیگر
می‌دانند:

بنا بر آنچه گذشت قرآن مجید هم ظاهر دارد و هم باطن (یا ظاهر و بطن) که هر
دو از کلام اراده شده اند جز اینکه این دو معنا در طول هم مرادند نه در عرض
همدیگر. نه اراده ظاهر لفظ اراده باطن را نفی می‌کند و نه اراده باطن مزاحم اراده
ظاهر است. (همان: ۲۸)

از این رو، دستیابی به معنای باطن به تبع اختلاف سطح مخاطبان متفاوت است.
بر اساس آنچه از کلام علامه بر می‌آید حتی تأویل آیات نیز از بحث استقلال قرآن
خارج نیست و از این قاعده مستثنی نیست. ایشان تأویل را از مقوله الفاظ نمی‌دانند
تا در تفسیر جایگاهی داشته باشد. از نظر ایشان، تأویل از سنخ الفاظ نیست تا در
حیطه تفسیر قرار گیرد. بلکه امور عینی و خارجی هستند که برای تقریب به ذهن در
قالب الفاظ ریخته شدند. (همان: ۴۹)

بر اساس آنچه ذکر شد روشن شد که علامه متشابهات، بطون و تأویلات آیات را نیز
از موارد مستثنی در قاعده استقلال قرآن در دلالت، نمی‌داند. از سویی دیگر آیا نمی‌توان
با وجود جزئیات بسیار در احکام و در مجموعه روایی موارد مستثنایی را برشمرد؟

در این باره باید گفت که علامه هیچ استثنایی را برای این قاعده لحاظ نمی‌کند و
تمامی آیات را در دلالت خود مستقل و بی‌نیاز از غیر می‌شمارد حتی آیات احکام
را نیز از آیات دیگر مستثنی می‌دانند. به بیان روشن‌تر حتی آیات احکام در مقام
تبیین خود صرف نظر از جزئیات آن، به غیر خود نیازی ندارد. اما این بدان معنا
نیست که برای دستیابی به احکام شریعت و جزئیات آن، آیات قرآن کافی است.
گفتنی است میان اینکه قرآن در دلالت و بیان مراد خویش به منبعی دیگر جز خود
نیاز ندارد و اینکه بیان جزئیات و مطالبی که در قرآن نیامده و برای شرح و تفصیل
بیشتر در سنت آمده فرق بسیار است و دو حوزه کاملاً جدا از هم هستند. مؤید این

مطلب آن است که ایشان در بسیاری از موارد از بحث کردن درباره برخی مسائل فقهی خودداری کرده و جایگاه آن را فقه می‌دانند و بیان می‌کنند که این مباحث مربوط به فقه می‌باشد و ارتباطی با مباحث تفسیری ندارد. (طباطبایی [بی‌تا]: ج ۴، ۱۷۸؛ ج ۹، ۳۲۰؛ ج ۵، ۳۴۸)

اما به نظر می‌رسد که با توجه کردن به تعریفی که ایشان از تعریف صحیح تفسیر ارائه می‌دهند مطلب تاحدودی برای ما روشن شود. علامه طباطبایی (ره) در کتاب *قرآن در اسلام* در مقام بیان تفسیر واقعی را تدبر در آیات و یاری جستن از آیات دیگر به همراه استفاده از روایت در صورت امکان می‌داند بیان ایشان از تفسیر صحیح این است:

تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنتاج معنای آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایت در مورد امکان. (طباطبایی [بی‌تا]: ۶)

بنابراین ایشان استفاده از روایت را در تفسیر قرآن روش صحیح تفسیر قرآن دانسته است. پس این چگونه با بی‌نیازی قرآن و استقلال قرآن از غیر از جمله سنت، قابل جمع است؟ به نظر می‌رسد علامه بر این باور باشد که در تفسیر قرآن تا جایی که ممکن است باید از روایت نیز استفاده کرد و به روایات نظر داشت. و در مواردی که روایتی موجود نباشد یا روایت صحیحی که مخالف و معارضی از کتاب نداشته باشد باید با تدبر در آیات و استنتاج آیات به معنای آیه پی برد. و منظور از بی‌نیازی تفسیر قرآن از روایت و استقلال قرآن در فهم مرادات خویش نیز همین است.

جایگاه سنت از نگاه علامه

اکنون که معنای استقلال قرآن از غیر را در مقام تفسیر روشن شد باید دید که ایشان چه شأنی را برای سنت قرآن قائل هستند؟

الف) نقش تبیینی

شاید مهم‌ترین نقش و وظیفه پیامبر (ص) که قرآن نیز بر آن تأکید کرده است نقش

تبیین‌گری پیامبر (ص) است. آیه ۴۴ سوره نحل اینگونه این مطلب را بیان می‌کند: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴)؛ قرآن به دلیل رویکرد و شیوه‌ای که در پیش گرفته است مجال بیان تمام جزئیات احکام شرع و معارف اعتقادی و برخی از جزئیات داستان پیامبران و اقوام گذشته را ندارد. و بیان این تفصیل بر دوش معصومان (ع) نهاده شده است. از این رو، قطعاً برای دستیابی به احکام الهی، نباید سنت نادیده گرفته شود. علامه نیز در همین جهت مهم‌ترین نقش ایشان را تبیین‌گری دانسته و اینگونه بیان می‌کنند:

آری در جزئیات احکام که راهی برای دریافت آن جز از طریق بیان پیامبر (ص) وجود ندارد و نیز تفصیل قصص و معاد و ... باید به سنت مراجعه کرد. همچنان که قرآن در آیه شریفه ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷) به ایشان ارجاع داده است. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۳، ۸۴) اما همان‌طور که پیش‌تر گفتیم علامه تصریح کردند که تبیین مسائل فقهی و بیان جزئیاتی که در قرآن نیامده و نقش تکمیلی دارد ارتباطی با تفسیر ندارد و بحث‌های تفصیلی آن را به فقه ارجاع داده‌اند.

ب) نقش تعلیمی

علامه طباطبایی (ره) شأن پیامبر (ص) را معلم معرفی می‌کنند و مراد از آن را این‌گونه روشن می‌کنند:

شأن پیامبر (ص) در این مقام {تفسیر} فقط تعلیم است و تعلیم جز این نیست که معلم خبیر ذهن متعلم را به چیزی که دانستن و دست یافتن به آن دشوار است هدایت و ارشاد کند نه چیزی که فهم آن بدون تعلیم امکان داشته باشد؛ تعلیم فقط آسان کردن راه و نزدیک کردن به مقصد است. (ج ۳، ۸۵)

بنابراین، از بیان ایشان این‌گونه برداشت می‌شود که نقش معلمی پیامبر این نیست که تفسیر را به صورت آماده و بی‌زحمت در اختیار مخاطبان قرار دهد. بلکه

راه رسیدن به آن را آسان کردند تا خود متعلم به مقصد نهایی برسد. ایشان مراد از تعلیم در آیات ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴) و ﴿وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾ (جمعه: ۲) را همین می‌دانند. (طباطبایی: ۱۴۱۷)

در ادامه تأکید می‌کنند که مراد از بیان و تعلیم ایشان، این نیست که معانی و مطالبی را گفته باشند که از خود قرآن در خور فهم نباشد: رسول اکرم به شهادت اینکه آیات مذکور آنچه را که قرآن بر آن دلالت دارد و خداوند متعال در کلام خود آن را اراده کرده برای مردم توضیح داده و بیان می‌کند. نه آنکه حضرت معانی و مطالبی را گفته باشد که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم نباشد. [ابتدا این چنین نیست] ممکن است کسی بگوید که پیامبر معانی‌ای را از قرآن بیان کرده که طریقی برای فهم آن نیست؟ در این صورت با آیات ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (سجده: ۳) و ﴿وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أُعْجِبِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل: ۱۰۳) سازگار نیست. (همان‌جا) نتیجه آنکه از کلمات علامه اینچنین برداشت می‌شود که مراد از تعلیم، نشان دادن راه است:

«قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهی را کشف می‌کند و اهل بیت (ع) ما را به طریق این دلالت هدایت نموده به سوی اغراض و مقاصد قرآن راهنمایی می‌کند.» (همان: ۸۶) در جایی دیگر می‌نویسند: روایات تفسیری بسیاری از ائمه (ع) رسیده که مشتمل بر استدلال آیه‌ای به آیه دیگر دارد یا استشهاد یک معنا برای معنای دیگر به کار رفته است و این درست نیست مگر آنکه معنا معنایی باشد که در افق فهم شنونده باشد و شنونده بتواند مستقلاً آن را درک کند و به او سفارش می‌کند که از فلان طریق معین در این کلام تدبر کن. (همان: ۸۷) پس باز هم از سخنان علامه برداشت می‌شود که اگر تعلیم پیامبر (ص) نباشد تفسیر آیات ممکن است اما دشوار خواهد بود زیرا تعلیم ایشان نقش تیسیر و آسان کردن راه را دارد. تأکید

علامه بر این است که سفارش اهل بیت (ع) و روشی که با کنکاش در روایات تفسیری ایشان نیز به دست می‌آید، همان روش تفسیری قرآن به قرآن است: آنچه در این باب سفارش شده است تفسیر از طریق قرآن است و از تفسیر کردن از غیر این طریق نهی شده است. و این نیز روشن شده است که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای یک آیه از آیات دیگر استمداد شود. (همان)

و در نهایت وظیفه مفسر را این می‌دانند: پس از آنچه از بحثهای گذشته روشن شد این است که وظیفه مفسر این است که به احادیث پیامبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده به روش ایشان آشنا شود، پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد، به تفسیر قرآن بپردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید. (طباطبایی، [بی‌تا]: ۶۳ و ۶۴)

و پیش از این روشن شد که راه درست تفسیر استمداد از قرآن در فهم آن و تفسیر آیه به آیه است و این مهم با ممارست در روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) و کسب ذوق برگرفته از آن روایات و سپس ورود به تفسیر خواهد بود. (طباطبایی [بی‌تا])، بنابراین، روشن شد که دیدگاه علامه این نیست که جایگاه سنت در تفسیر قرآن در اختیار نهادن مطالب دست‌نیافتنی قرآن است بلکه در صدد تعلیم شیوه درست بهره‌گیری از قرآن است.

نتیجه کلام آنکه در نگاه علامه، سنت در وهله اول در صدد آموزش روش تفسیری قرآن به قرآن است و سپس بیان جزئیاتی از احکام عقاید و قصص که قرآن در باره آن سکوت کرده است. از دیدگاه او تمام آیات قرآن قابل فهم برای مخاطبان است که با کمک آیات دیگر می‌توان به آن دست یافت. نهایت آنکه علامه همه آیات قرآن را اموری قابل فهم - البته به تناسب مخاطبان آن - می‌داند که به کمک آیات دیگر می‌توان به آن دست یافت. در این میان تفسیر به رأی تفسیر هر آیه از قرآن به گونه مستقل از آیات دیگر است و جایگاه سنت، اول آموزش شیوه درست تفسیر -

تفسیر قرآن به قرآن - و دوم بیان جزئیات احکام، داستان‌ها و ... در جایی است که قرآن دربارهٔ بیان آنها ساکت مانده است. (نفیسی ۱۳۸۴: ۱۱۷)

پس روشن شد که در تفصیل‌های احکام، داستان‌های قرآن معاد و امثال آن‌ها به پیامبر (ص) نیاز است و بدون بیان ایشان دستیابی به تفصیل آن امور ناممکن است. طباطبایی (۱۴۱۷: ج ۳، ۸۴) ممکن است گفته شود که علامه حوزه‌ای از آیات را که فهم آنها نیازمند روایات است از حوزه تفسیر خارج می‌داند یا آنکه علامه حوزه تفسیر را محدود می‌داند.

در پاسخ باید گفت که ایشان تفسیر را «بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد و مدلول‌های آن» تعریف کرده‌اند. (۱۴۱۷: ج ۱، ۴) و ویژگی‌هایی که با استفاده از روایات در این حوزه‌ها به دست می‌آید بی‌ارتباط با مقاصد آیات و کشف مدلول‌های آنها نیست و بدون آنها مقاصد آیات کاملاً کشف نمی‌شود. و چه بسا منظور علامه این باشد که در فهم معارف اساسی و احکام کلی دین از قرآن و تبیین دلالت آیات بر آن به روایات نیازی نیست نه آنکه در فهم هیچ مرتبه‌ای از معانی و معارف قرآن به روایات نیاز نباشد. مؤید این برداشت و این نظر این است که علامه در جایی دیگر به گاه آنکه بیان می‌کند که قرآن در تفسیر خود نباید نیازمند غیر باشد، تفسیر واقعی داند تدبر در آیات و یاری جستن از آیات دیگر به همراه استفاده از روایت در صورت امکان دانسته است. (همان: ج ۱، ۴)

گفتار سوم: کارکردهای سنت در تفسیر المیزان

در این گفتار با تتبع در تفسیر المیزان کارکردهایی را برای سنت به دست آوردیم که علامه از سنت استفاده کرده است. در این بخش در صدد هستیم با بیان این کارکردها اثبات کنیم که علامه طباطبایی با اینکه روش ایشان در تفسیر، قرآن به قرآن بوده است اما از روایات نیز در تفسیر قرآن بهره برده است. و این گونه نیست که این کارکردها به تفسیر ارتباطی نداشته باشد، زیرا همان طور که پیش‌تر گفتیم مطالبی که

در این حوزه‌ها به دست می‌آید بی‌ارتباط با مقاصد آیات و کشف مدلول‌های آیات نیست و بدون آنها مقاصد آیات کاملاً کشف نمی‌شود.

الف) بیان جزئیات و تفاسیل

از نظر ایشان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفاسیل احکام شریعت که از ظواهر قرآن به دست نمی‌آید بوده‌اند. (همان: ۲۶) گفتنی است که تفصیل آیات قرآن لزوماً منحصر در آیات احکام نمی‌شود، بلکه به گونه‌ی عام‌تر، آیات معارفی رانیز دربر می‌گیرد. اگرچه باید اذعان داشت که تبلور و نمود تبیین آیاتی که به گونه‌ی مجمل آمده‌اند بیشتر در آیات احکام است و ذهن با شنیدن مجملات قرآن به سمت این بخش از آیات متبادر می‌شود. برای نمونه می‌توان به آیاتی از احکام شریعت اشاره کرد که در آنها، وجوب نماز، زکات و روزه و ... به گونه‌ی مجمل آمده است. تفصیل و تبیین و کیفیت بجا آوردن این واجبات اگرچه تا حدودی درباره‌ی برخی از واجبات مثل حج، روزه و ... در خود قرآن نیز آمده است ولی تفصیل بسیاری از واجبات شرعی از جمله کیفیت ادای نمازهای پنجگانه، مقدار پرداخت خمس و زکات و موارد آن، کیفیت به جا آوردن حج و اعمال آن، همگی در سنت آمده است. اما در اینجا نمونه‌ای از روایات موجود در تفسیر المیزان را ذکر می‌کنیم که در آنها به تبیین و تفصیل بیشتر موضوع پرداخته شده است:

علامه در ذیل آیه **«وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»** (حج: ۲۹) می‌نویسد: مراد از این آیه، بر اساس تفسیری که ائمه (ع) ارائه کردند، طواف نساء است. زیرا با خروج از حالت احرام، تمام آنچه بر او حرام شده بود را حلال می‌کند جز زنان را که با انجام طواف نساء، آنان نیز بر او حلال می‌شوند و این آخرین عمل است. (طباطبایی:

المیزان، پیشین، ج ۱، ۳۷۱؛ ج ۸، ۳۷۳، ۳۷۷)

گفتنی است که تفصیل و تبیین آیات قرآن در تمام موضوعات اعم از احکام، اعتقادات و قصص به چشم می‌خورد. ایشان از روایاتی که درباره‌ی داستان انبیای

پیشین و امت‌های آنان آمده در صورت وجود قرائن دال بر صحت آنان می‌پذیرد. از جمله در داستان هابیل و قابیل روایتی را از تفسیر قمی نقل می‌کند که برای رعایت اختصار و به دلیل طولانی بودن روایت از ذکر آن خودداری می‌کنیم. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۵، ۳۱۹) علامه درباره این روایت می‌نویسد: این روایت از معتدل‌ترین روایاتی است که درباره این قصه و توابع آن وارد شده است ولی در عین حال متن آن خالی از اضطراب نیست. (همان‌جا). برای دیدن مواردی دیگر از این دست نک. همان‌جا: ج ۸، ۳۸۰؛ یا ذیل بقره: ۶)

ب) تبیین مدلول آیات

مراد از تبیین آیات، دایره‌ای فراتر از تفسیر است. در اینجا اگر روایتی به هر طریقی در راه روشن کردن مراد آیه و دستیابی به مقصود آیات مفسر را یاری دهد، به آن نقش تبیین‌گری مدلول آیات داده می‌شود. بر این اساس تبیین معنای واژگان آیات نیز از این دسته است. در این بخش به بیان چند نمونه می‌پردازیم که در آنها مدلول و مراد برخی آیات در لسان روایات نیز آمده است و علامه طباطبایی هم در ذیل آیه و هم در بحث روایی خویش آورده است:

۱. نمونه دوم در تفسیر آیه ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ (اسراء: ۷۸) است که در آن درباره «دلوک شمس» میان مفسران اختلاف شده است. (برای آگاهی از احتمالات مختلف مفسران نک: طبرسی ۱۴۱۵: ج ۶، ۶۷۰) بیان علامه این است: و المروى عن أئمة أهل البيت (ع) من طرق الشيعة تفسير دلوك الشمس بزوالها و غسق الليل بمنتصفه. و بر اساس این روایات اینگونه استدلال می‌کنند که بین زوال خورشید و نصف شب، نمازهای پنجگانه بیان شده‌اند: «و عليه فالآية تشمل من الوقت ما بين زوال الشمس و منتصف الليل، و الواقع في هذا المقدار من الوقت من الفرائض اليومية أربع صلاة الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخرة. و بانضمام صلاة الصبح المدلول عليها بقوله: «و قرآن الفجر» إلخ إليها تتم الصلوات الخمس اليومية.»

ایشان در بحث روایی به نقل روایتی می‌پردازد که در آن مراد از «دلوک شمس» تفسیر شده است:

«و فی الدر المنثور، أخرج ابن جریر عن ابن مسعود قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أتاني جبريل لدلوك الشمس حين زالت - فصلی بی الظهر.»

۲. در تفسیر آیه ﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ صاحب المیزان در مقام تفسیر آیه این چنین می‌نویسد: «و المعنى إذا كان العمل خيراً كان أو شراً يلزم صاحبه و لا يفارقه و هو محفوظ على صاحبه سيشاهده عند الحساب. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱۳، ۵۷)، این برداشت دقیقاً از روایتی به نقل از امام محمد باقر (ع) شده است که علامه نیز آن را در بحث روایی خویش می‌آورد: عن أبي جعفر (ع): في قوله: ﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ يقول: خيره و شره معه حيث كان لا يستطيع فراقه - حتى يعطى كتابه بما عمل (همان: ۷۱) از جمله نمونه‌های دیگری که در آن به بیان تفسیر مدلول آیه پرداخته شده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. (همان: ج ۱۴، ۳۸۰، ۲۸۳، ۲۰۴؛ ج ۲، ۴۲۵؛ ج ۱۳، ۱۷۸)

ج) تطبیق یا تبیین مصداق آیات

یکی دیگر از کارکردهای روایات تبیین مصداق روایات است. در برخی روایات برای برخی موضوعات و محتوای آیات، مصداقی بیان شده است. یا آنکه معنای برخی آیات به معنای خاصی تطبیق داده شده است. این روایات بخش اعظم روایات تفسیری را شامل می‌شود. اصطلاح جری و تطبیق مربوط به این روایات است که برگرفته از روایات ائمه (ع) است. مراد از جری و تطبیق چیست؟ روایات جری و تطبیق چه ارتباطی با تفسیر دارند و چه حجمی از روایات را به خود اختصاص می‌دهند؟

در تعریف آن باید گفت: «جری در لغت به معنای جریان داشتن است. «الجیم و راء و الیاء اصل واحد و هو انسیاح الشیء، یقال جری الماء ابن فارس، پیشین، ذیل

ماده» معنای اصطلاحی آن نیز از همان معنای لغوی آن گرفته شده و مربوط به روایات است. اصطلاحی مأخوذ از روایات اهل بیت (ع)^۱ که به معنای انطباق و تطبیق آیات بر مصادیق گوناگون است. به این معنا که گستره شمول قرآن از نظر انطباق بر مصادیق بسیار وسیع است و به موارد نزول آیات اختصاص ندارد. بلکه در هر موردی که با مورد نزول از نظر ملاک و مناط یکسان باشد جاری می‌شود. (اوسی ۱۳۷۰: ۳۰۹) بنابراین، جری همانند کاربرد رایج مثل‌ها منطبق ساختن آیه بر موارد دیگری خارج از موارد نزول است. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۳، ۶۷) به گفته علامه شمار این روایات به بیش از ۲۰۰ روایت می‌رسد. علامه بر این باور است که این بخش از روایات که در کتب تفسیری آمده‌اند. تفسیر آیه به شمار نمی‌روند و در موارد متعدد بر تغایر مفهومی این دو حوزه تأکید کرده است. (همان: ج ۱۵، ۴۰۶؛ ج ۱۷، ۲۸۶؛ ج ۱۹، ۴۰۳ و ج ۲، ۴۲) تأکید بر تغایر این دو مفهوم از آن روست که تفسیر ناظر به مرتبه معنایی کلام است ولی جری و تطبیق صرفاً بیان برخی از مصادیق آیات است و در مرحله انطباق بر مراحل خارجی قرار می‌گیرد.

از آنجا که این دست روایات، تفسیر به شمار نمی‌رود از این رو اگر با معنای آیه مطابقت نباشد نمی‌توان آن را رد کرد. به بیان دیگر مطابق بودن موارد مصداق با سیاق آیه و معنای آن ضروری نیست برخلاف دیگر روایات تفسیری که در صورت هماهنگ نبودن با سیاق آیه بطلان روایت را در پی ندارد. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۲۵۴، ج ۷، ۳۴۷) از این رو از نظر علامه ناهمگونی و اختلاف روایات در توضیح یک آیه معین، دلیل بر اضطراب روایات و موجب ضعف تلقی نمی‌شود و این دال بر آن است که این روایات بیان مصداق هستند چه آنکه مصادیق می‌توانند مختلف

۱. برای نمونه در تفسیر عیاشی آمده است: فضیل بن یسار می‌گوید که از امام باقر (علیه السلام) درباره روایت «ما فی القرآن آیه الا و لها ظهر و بطن و ...» سؤال نمودم که مراد از ظهر و بطن چیست؟ حضرت فرمودند: ظهر قرآن تنزیل آن است و بطن آن تأویل آن است برخی از [مصادیق] آن گذشته و برخی هنوز نیامده است قرآن همانند خورشید و ماه در جریان است. (عیاشی [بی‌تا]: ج ۱، ۸۵؛ طباطبایی ۱۴۱۷: ۴۲)

باشند. از این رو است که علامه می‌گوید: «روایت در مقام تطبیق است و دلیل آن هم اختلاف روایات در چگونگی این تطبیق است. (۱۴۱۷: ج ۱۲، ۱۷۷: ج ۱۵، ۱۴۱)

علامه گاه در مواردی که روایت، آیه ای عام را منحصر در مواردی خاص می‌کند آن را نادرست دانسته و احتمال جری بودن آن را بیان می‌کند. (۱۴۱۷: ج ۱۷، ۳۹۴ و ۲۶۳: ج ۱۵، ۱۴۱) ظاهر برخی از روایات جری، بر ائمه (علیهم السلام) به عنوان مصداق آیه‌ای تأکید می‌کنند. از نظر علامه اینگونه روایات نیز مصداق کاملی به شمار می‌روند و آیه منحصر در ایشان نیست. (برای آگاهی بیشتر درباره بحث جری و تطبیق و بررسی موارد آن در تفسیر المیزان، ۱۳۸۴: ۲۲۱) با این وجود فایده روایات جری و تطبیق چیست؟ آنچه به عنوان فایده این دست از روایات می‌توان برشمرد این است که این روایات با تبیین برخی مصادیق آیه مفسر را در ارائه معنای کلی راهنمایی می‌کند. (جوادی آملی: ۱۳۷۸، تسنیم، ج ۱، ۱۶۹، ۱)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بررسی نمونه‌هایی از این روایات

۱. در آیه پنجم سوره قصص پس از آنکه فزون طلبی فرعون و ستمگری او را بر قوم بنی اسرائیل یادآور شده با بیان آیه ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، به سنت کلی خداوند اشاره می‌کند. علامه طباطبایی به نقل از معانی الاخبار شیخ صدوق روایتی از مفضل بن عمر در ذیل آیه نقل می‌کند و آن را در شمار جری و تطبیق می‌داند. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۱۵)

عن المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: إن رسول الله (ص) نظر إلى علي و الحسن و الحسين (ع) فبكى - و قال: أتمم المستضعفون بعدى. قال المفضل: قللت له: ما معنى ذلك؟ قال: معناه أنكم الأئمة بعدى - إن الله عز و جل يقول: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ

عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ - وَنَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فهذه الآية جارية فينا إلى يوم القيامة؛ «رسول خدا (ص) نظری به علی و حسن و حسین (ع) انداختند و گریستند و سپس فرمودند: شما بعد از من ضعیف شمرده خواهید شدند. مفضل بن عمر معنای آن را از امام صادق (ع) سؤال کرد. حضرت بیان کردند که معنای آن این است که شما امامان پس از من خواهید بود. خداوند عز و جل می گوید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ - وَنَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾. و این آیه تا روز قیامت در میان ما جریان دارد». ممکن است که این سؤال مطرح شود که صرف نقل روایت توسط مفسر، دلیل بر این نیست که مفسر در تفسیر آیات از آن بهره برده باشد. اما بی شک بیان مصداق و تطبیق آن بر موردی خاص مخاطب را در راه رسیدن به مقاصد آیه و درک آن کمک خواهد کرد. مثلاً در همین نمونه مذکور، با بیان امیر المؤمنین، امام حسن و امام حسین (ع) به عنوان مصداق مستضعف و اینکه سرانجام وارث خواهند بود، مخاطب معنای آیه را راحت تر و چه بسا زودتر درک کند.

۲. در جایی دیگر علامه برای آیه هفتم سوره انبیا ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ روایتی را نقل می کند: عن أبي جعفر (عليه السلام): في قوله: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ - من المعنون بذلك؟ قال: نحن. قلت: فأنتم المسئولون؟ قال: نعم. قلت: ونحن السائلون؟ قال: نعم. قلت: فعلينا أن نسألكم؟ قال: نعم، قلت: فعليكم أن تجيبونا؟ قال: لا - ذاك إلينا إن شئنا فعلنا وإن شئنا تركنا ثم قال: هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب». (همان: ج ۱۴، ۲۵۷) علامه پس از نقل این روایت آن را ضرورتاً از قبیل جری دانسته است و آیه مخصوص مورد نزول نیست، زیرا که ذکر در اینجا محتمل معنای قرآن یا مطلق کتب آسمانی یا معارف الهی است و اینان در هر صورت اهل آن به شمار می روند. این روایت تفسیر آیه بر اساس مورد نزول نیست زیرا مراجعه مشرکان به رسولان یا اهل قرآن در حالیکه آنان دشمنان آنان به شمار می روند توجیهی ندارد. (برای موارد دیگری از این دست رک: طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۸، ۲۹۰، ذیل آیه ۱۸ اعراف؛ ج ۱۸، ۲۰۸، ذیل احقاف: ۱۵)

بررسی

سخن علامه دربارهٔ اینکه روایاتی که ائمه (ع) را به منزلهٔ مصداق خاصی بیان می‌کنند مخصوص به آنها نیست و آنها مصداق کامل آن به شمار می‌روند چگونه است؟ در برخی روایات که به گونه خاص، تعبیر «فینا خاصة» در آنها به کار رفته است. مانند روایاتی که مصداق آیهٔ اولوالامر را تنها ائمه (ع) بیان می‌کنند، به ظاهر، با سخن علامه ناسازگار باشد. زیرا روایاتی که تنها در شأن ایشان نازل شده است قابل تعمیم به غیر نیست. با این وجود، شاید بتوان روایات جری و تطبیق را به سه گروه تقسیم کرد:

- ۱ مطلق مصداق. در این گونه روایات نیز قابلیت جریان داشتن در دیگران نیز هستند.
۲. مصداق اکمل؛ این نوع روایات قابل تسری و جریان به دیگران نیز هست.
۳. مصداق انحصاری: این گونه روایات قابل جریان و تسری در دیگران نیست.

د) تبیین مفهومی واژگان

آنچه دربارهٔ مفهوم واژگان آیات قرآن مهم است، کشف گوهر معنایی واژگان آیات است که امروزه از آن به «فقه اللغة» یاد می‌شود. یافتن گوهر معنایی واژگان نیز با تعمق در واژگان آیات و فرهنگ زمان عصر صدور روایات که نزدیک به عصر نزول است امکان پذیر است. همان طور که در تفسیر گاه برای تبیین معنای واژگان به اشعار جاهلی استناد می‌شود. دربارهٔ روایاتی که این نقش را بر عهده دارند باید گفت: این روایات را از دو منظر می‌توان از منابع لغوی به شمار آورد: نخست آنکه، گفته‌های آن حضرت خود بخشی از فرهنگ زمان نزول بوده است و با دستیابی به

۱. البته گفتنی است که آیت الله جوادی آملی به این نکته اشاره داشته و گفته اند: در برخی موارد مصداق آیه منحصر و محدود است و قانون جری و تطبیق در خصوص آن آیات راه ندارد، همانند آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»، آیه مباحله «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَمَّالُوا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ آبَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلُ لَكَمَنْ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» و آیه تطهیر «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً» (جوادی آملی: تفسیر، پیشین، ج ۱، ۶۹)

معانی واژه‌ها در کلام ایشان، به معنای واژگان در عرف آن زمان نیز پی می‌بریم. زیرا قرآن به لسان عربی مبین نازل شده است. از آنجا که آیات قرآن نیز بر همان فرهنگ عصر نزول نازل شده از این رو با آشنایی به معانی واژگان در عصر نزول و قرائنی دیگر می‌توان به معنای واژگان آیات پی برد. درباره روایات ائمه طاهریں (ع) نیز باید گفت که از آنجا که ایشان، خود، معلمان قرآن بودند، از این رو تفسیر واژگان آنان نیز در صورت اثبات صدور منبع مناسبی برای تفسیر واژگان به شمار می‌رود. روایات غیر معتبر تنها وجود یک احتمال را بیان می‌کنند که خود نیز باید در کنار قرائن دیگر سنجیده شود: بخشی از روایاتی مفهومی واژگان را بیان می‌کنند توسط ائمه پس از رسول خدا (ص) بیان شده‌اند. از آنجا که ایشان نیز وارثان علم پیامبر (ص) بودند و روایات ایشان از دو جهت مورد استفاده قرار می‌گیرد. نخست از آن جهت که بیان تفسیر واژه‌ای از پیامبر (ص) را نقل می‌کند و دوم آنکه اینان نیز معلمان قرآن به شمار می‌روند و سخن آنان برای ما حجت و دلیل به شمار می‌رود. بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۹۴ و ۲۹۵ [با اندکی نقل به معنا] آنچه در اینجا مورد نظر است برکردن روایاتی از تفاسیر قرآن به قرآن است که در جهت تبیین معنایی واژگان آیات قرآن در تفسیر المیزان به کار رفته است. البته ممکن است کسی بگوید که علامه فارغ از روایات به معنای واژگان دست می‌یافته است. ولی باید گفت که با تتبع مواردی یافت شد که علامه معنایی که برای واژه‌ای بیان کرده با معنایی که در لسان روایات آمده است یکسان است. بر این اساس، به نظر می‌رسد که علامه پیش از تفسیر قرآن از روایات به عنوان منبعی لغت‌شناسی استفاده می‌کرده است.

برای نمونه:

۱. در «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» درباره مراد از «القانع» و «المعتر» می‌گوید: القانع، فقیری است که به آنچه بدو عطا شود، راضی و خرسند است اعم از اینکه درخواست کند یا نکند و المعتر فقیری است که نزد تو می‌آید و به سوی تو توجه می‌کند. علامه این معانی را

در ذیل آیات، در مقام تبیین معنای لغوی آیه بیان می‌کند (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۸، ۳۷۵) این معنای دقیقاً مضمون روایتی است که علامه آن‌ها را در بحث روایی خویش می‌آورد:

و فی تفسیر القمی، بإسناده عن عبد الرحمن بن أبی عبد الله عن أبی عبد الله (ع): فی قول الله: ... ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَ﴾ قال: القانع الذی یرضی بما أعطیته و لا یسخط - و لا یكلح و لا یلوی شدقه غضبا، و المعتر المار بک لتطعمه. و نیز در همان مصدر پیشین آمده است: عن سیف التمار قال: قال أبو عبد الله (ع): ... القانع یقنع بما أرسلت إلیه من البضعة فما فوقها، و المعتر یعتریک لا یسألک. (همان: ج ۱۴، ۳۷۳: و قانع کسی است که هر آنچه برایش بفرستی [هر چند یک تکه گوشت باشد] قناعت می‌کند، و معتر کسی است که [به طمع گوشت] از کنار تو می‌گذرد، ولی سؤال نمی‌کند) روشن است که علامه اگرچه روایات را در بحث روایی خویش مطرح کرده ولی مضمون آنها را در ذیل تفسیر آیات مطرح کرده است. (همان: ج ۸، ۳۸۰: مثال‌های دیگر رک. مزمل: ۸؛ آل عمران: ۱۸۸؛ توبه: ۱۱۴؛ مائده: ۳)

۲. در آیه ﴿فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُورًا﴾ (اسراء: ۲۵) علامه درباره مراد از «أواب» می‌گوید: «أی للراجعین إلیه عند کل معصیة». (طباطبایی ۱۴۱۷، ج ۱۳، ۹۸) سپس در بخش مربوط به روایات، در روایتی از امام صادق (ع) آورده است: الأواب: التواب المتعبد الراجع عن ذنبه. (همان: ۸۱) و نیز روایتی را از ابابصیر از امام صادق (ع) در معنای آیه نقل می‌کند که: هم التوابون المتعبدون. (همان)

هـ) تأکید مضامین آیات

برخی از روایات صادر شده از معصومان (ع) در جهت تأکید مضامین و محتوای آیات قرآن هستند. به این معنا که اگر آیه‌ای اصلی را بیان می‌کنند در روایات نیز همان اصل، بیان و بر آن تأکید شده است. برخی از روایاتی که علامه طباطبایی آنها را در تفسیر خویش آورده است اینگونه هستند. از جمله می‌توان به روایتی اشاره

کرد که در آن موضوعات شرعی، بیان شده‌اند: «بنی الإسلام - فیما بنی - علی خمس شهادة آلا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله (ص) و إقام الصلاة و إيتاء الزکوة و صوم رمضان و الحج» (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۵، ۲۰۰) که مضمون برخی آیات همچون ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ (نور: ۵۶) یا آیه و جوب حج ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران: ۹۷) یا روزه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۸۳) را تأیید و بر آن تأکید می‌کنند.^۱

(و) گسترش معنای آیه

از جمله کارکردهای دیگر سنت در تفسیر آیات قرآن گسترش دادن دایره شمول معنای آیه است. در ذیل برخی از نمونه‌ها را می‌آوریم:

۱. در ذیل آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۱۴۰): کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ آن‌گاه به کفر خود افزودند، قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد کرد. روایتی را نقل می‌کند که امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) فرمودند: ﴿مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخمر حرامٌ ثُمَّ شَرِبَهَا، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الزَّنا حرامٌ ثُمَّ زَنَا وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الزَّكَاةَ حَقٌّ وَ لَمْ يُؤدِّهَا؛ هر کس بداند خمر حرام است و بنوشد و آن کس بداند که زنا حرام است و زنا مرتکب شود و آن کس بداند که زکات، حق است و آن را ادا نکند [مشمول این حکم است].

۱. گفتنی است که در نقل دیگری از این روایت، ولایت نیز یکی از این ارکان شمرده شده است و فی أمالی الشیخ، بیاسنده، عن محمد بن جعفر بن محمد، عن أبيه أبي عبد الله (ع)، عن علي أمير المؤمنين (ع) قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: بناء الإسلام على خمس خصال: على الشهادتين، و القرينتين قيل له: أما الشهادتان فقد عرفنا فما القرينتان؟ قال: الصلاة و الزكاة - فإنه لا تقبل إحداهما إلا بالأخرى، و الصيام و حج بيت الله من استطاع إليه سبيلا، و ختم ذلك بالولاية فأنزله الله عز و جل: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَنمَّنتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي - وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (طباطبایی: المیزان، پیشین، ج ۵، ۲۰۰).

علامه پس از ذکر این روایت می نویسد: این روایت، آیه را به تمامی مراتب کفر، تعمیم و توسعه داده است که از مراتب آن، ترک واجبات و انجام محرمات است. (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۵، ۱۲۰)

۲. علامه در بحث روایی آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُسْوَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ (بقره: ۱۶۵): و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که [با برگزیدن بُتها، به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست، و خدا سخت کیفر است روایتی را از تفسیر عیاشی و کافی نقل می‌کند که امام باقر (ع) فرمودند: ای جابر! به خدا سوگند [مراد از اندادا] ائمه ظلم و پیروان آنها هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ۴۰۹ برای دیدن نمونه هایی از این دست نک. همان: ج ۱۴، ۲۴۲؛ ج ۱۹، ۵۳؛ ج ۴، ۱۷۶)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقام جمع‌بندی باید گفت که اگرچه علامه در مقام نظر، استفاده از سنت را در تبیین و تفسیر قرآن جایز ندانسته و قرآن را در مقام تفسیر بی‌نیاز از غیر دانسته است اما با دقت در تعریف ایشان از تفسیر صحیح، با توجه به دو مرحله‌ای بودن تفسیر که مرحله دوم آن بیان مراد جدی خداوند است، و نیز استفاده تا حد ممکن از روایات، در صورت وجود، روشن می‌شود که ایشان قرآن را مستغنی از غیر، حتی سنت پیامبر (ص)، دانسته است. از نگاه علامه این گونه نیست که روایات مستقیماً دخلی در تفسیر داشته باشند، بلکه اموری خارج از تفسیر بوده و چه بسا فهم و تبیین آیات را برای ما راحت‌تر می‌کنند و لذا نقضی بر خودبسندگی قرآن در تفسیر به شمار نمی‌روند. ارائه شواهد روایی در زمینه‌های مختلف از جمله، بیان جزئیات و

تفاصيل، تبیین مدلول آیات، تطبیق یا تبیین مصداق آیات، تبیین مفهومی واژگان، تأکید مضامین آیات، گسترش معنای آیه، بیان سبب نزول آیات، همگی دلالت بر این مطلب دارند که روایات، معیاری برای درستی یا نادرستی برداشت‌های تفسیری به شمار می‌رود. برخی از این روایات، مقدمه فهم بهتر تفسیر آیات هستند و برخی دیگر به عنوان ملاک و معیاری برای صحت و سقم تفسیر آیات به شمار می‌روند.

منابع و مآخذ

- اوسی، علی (۱۳۷۰)، روش علامه طباطبایی در المیزان، ترجمه سید حسین میرجلیلی، چاپ اول، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، قم.
- بابایی، علی اکبر و دیگران (۱۳۷۹)، روش‌شناسی تفسیر قرآن، چاپ اول، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران: انتشارات سمت، قم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، التسنیم، مرکز نشر اسراء، قم.
- راغب الاصفهانی [بی‌تا]، مفردات غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان، بیروت: دار الشامیه، بی‌جا.
- زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴)، تاج العروس، تحقیق: علی سبری، دارالفکر، بیروت.
- زرکشی، بدرالدین (۱۳۷۶)، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، بی‌جا.
- الشاطبی، ابو اسحاق ابراهیم بن موسی [بی‌تا]، الموافقات فی اصول الاحکام، تعلیق: دار الرشاد الحدیثه، بی‌جا.
- صدر، محمد باقر (۱۴۲۱)، المدرسة القرآنیة، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر، قم.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- طباطبایی، محمد حسین [بی‌تا] قرآن در اسلام، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۹)، التمهید فی علوم القرآن، چاپ اول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- نصیری، علی (۱۳۴۸)، درسنامه علم الحدیث، انتشارات سنابل، قم.
- نفیسی، شادی (۱۳۸۴)، علامه طباطبایی و حدیث: روش شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- واحدی نیشابوری (۱۴۰۳)، اسباب النزول، چاپ دوم، دار ابن کثیر، دمشق.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی